دیرینگی مازندران و فرهنگ مازندرانی

علی اکبر باقری خلیلی[۱]، طیبه غزنوی[۲]

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۲/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۰۵/۳۰

چکیده

پیش از ورود آریاها به فلات ایران، طوایفی مانند عیلامیان، تپوران، کادوسیان و آماردان در نواحی مختلف آن سکونت داشتند. آریاها برای تصرف سرزمین بومیان، وارد جنگ‌های سخت و خونین با آنان شدند و به سبب اختلافات نژادی و ارضی و دینی با اقوام بومی، آنان را دیو، و مازنی‌ها را دیوان مازندران نامیدند. اگرچه در متون اساطیری و حماسی دو یا سه سرزمین را مازندران می‌خواندند؛ اما بدون تردید تبرستان یا مازندران فعلی یکی از آن‌ها بوده که در شاهنامه از آن به دفعات با عنوان بیشهٔ نارون نام برده شده است. عمده‌ترین سبب نامگذاری اقوام بومی مازندران به دیوان، تعصبات دینی زرتشتیان بوده که هر دگرکیشی را دیو و بی‌دین می‌نامیدند. دلیلِ دیگر اطلاق دیوان بر مردم مازندران این بوده که زرتشتیان می‌کوشیدند تا با انتساب آنان به دیوپرستی و ساحری و جادوگری، هویّت فرهنگی‌شان را از بین برده و نابود کردن یا برده نمودن شان را پسندیده و پذیرفته جلوه دهند، در حالی که به استناد همان متون اساطیری و حماسی نه‌تنها در آدمی بودن دیوان مازندران هیچ‌گونه تردیدی نیست، بلکه از لحاظ فرهنگ و تمدن از آریاهای مهاجم بسی بافرهنگ‌تر و متمدن‌تر بوده‌اند و آریاها بسیاری از عناصر و مظاهر فرهنگ را از دیوان مازندران آموختند که زبان، خط، خواندن و نوشتن از مهم‌ترین آن‌ها محسوب می‌شود.

واژگان کلیدی: مازندران، دیوان، فرهنگ و تمدن، آریاها

مقدمه

براساس یافته‌های اکثر پژوهشگران حوزهٔ اسطوره و تاریخ، پیش از ورود آریاها به فلات ایران، به‌یقین اقوام متعدد بومی در نقاط مختلف آن زندگی می‌کردند. نژاد هند و ایرانی در حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد، از اقوام هند و اروپایی جدا شدند. این دو دسته خود را « اَریَ » می‌نامیدند و پس از همزیستی طولانی در مناطقی بین سیردریا و آمویه‌دریا، از یکدیگر جدا و در ایران و هند ساکن شدند. قدیمی‌ترین سکونتگاه ایرانیان، سرزمین «ائیریَّن وئجه» (= پهلوی: ایران ویچ)، به معنی «سرزمین اصلی آریا»، در نواحی خوارزم قدیم بوده و آن را مقدس

۱. دانشیار دانشگاه مازندران (aabagheri@umz.ac.ir)

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه مازندران

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-09-13]

می‌شمرده‌اند.

براساس اوستا، ایرانیان از حدود ۱٤۰۰ سال پیش از میلاد به بعد، از ایران‌ویچ مهاجرت کرده و در سغد، مرو، بلخ، هرات، کابل، هلمند و سپس جنوب خراسان سکونت کرده و به‌تدریج به سایر نواحی روی آوردند؛ و در همین ایام در نواحی مختلف نجد ایران، طوایفی مانند عیلامیان، تپوران، کادوسیان، آماردان یا ماردان ساکن بودند. این طوایف غالباً مردمانی جنگجو، بلندقامت، قوی و نیرومند، متمدن یا نیمه‌وحشی و متدّین به دینی غیر از دین آریایی بودند (صفا، ۱۳٦۹: ۲۲-۲٤/ کزازی،۱۳۸۱: ۱۰۸-۱۰۹/ کریمان،۱۳۷۵: ۳۵۱).

بنابراین، آریاها برای تصرّف سرزمین بومیان ایران وارد جنگ‌های سخت و خونین با آنان شدند و چون آریاها از قبل اسب را رام کرده و سواره می‌جنگیدند، موّفق شدند که آنان را به عقب برانند و سرزمین‌شان را تصاحب کنند. این جنگ‌ها که در داخل نجد ایران اتفاق می‌افتاد، در متون حماسی جنگ‌هایی برای تثبیت سرزمین جدید به شمار می‌آمد. ایستادگی و مقاومت سرسختانهٔ اقوام بومی در مقابل آریایی‌های مهاجر در اذهان باقی ماند و درونمایهٔ بسیاری از داستان‌های ایرانی شد. داستان‌هایی که از آن‌ها با عنوان جنگ‌های ایرانیان با دیوان یاد می‌شود و دیوان مازندران از جملهٔ آن‌ها هستند.

دلیل این‌که آریاها اقوام بومی را دیو می‌خواندند و با آنان می‌جنگیدند، ابتدا به سبب مسائل نژادی و ارضی بود، ولی بعدها به سبب مسائل اعتقادی بود و امروزه تردیدی نیست که دیوانِ مذکور در اسطوره‌ها و حماسه‌های ایرانی، آدمیانی صبور و جنگجو، اما معتقد به آیین دیگری بودند (یزدان‌پناه لموکی،۱۳۸۵: ۲۷ / کریمان،۱۳۷۵: ۳۵۱). از این‌رو، بررسی دیرینگی مازندران و فرهنگ مازندرانی(دیوان)، در مقایسه با آریاهای مهاجم قابل بررسی است و این مقاله موضوع مذکور را بررسی کرده و در تبیین آن کوشیده است.

مازندران

دربارهٔ واژهٔ مازندران و وجه تسمیهٔ آن نظریه‌های مختلفی به قرار زیر عرضه شده :

الف) ابن‌اسفندیار معتقد است که این واژه در اصل «موز اندرون» بوده، مرکّب از: «موز»، (نام کوهی) + «اندرون»، و مجموعاً یعنی این ولایت درون کوه موز واقع شده است.

ب) دارمستتر مازندران را مشتق از «مازنه» و واژهٔ «مازن تره» را مشتق از «مازنه» ذکر می‌کند که مانند «شوش» با نشان تفضیلی «تر»، به صورت شوشتر درآمده، این کلمه نیز به شکل «مازن‌تر» و سپس به مازندران تغییر یافته است (اسماعیل پور، ۱۳۸۲: ۲۱-۲۲).

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-09-13]

ج) عده‌ای دیگر با استناد به متون زرتشتی که درآن به‌کرّات از دیوان مازندران سخن رفته، آن را برآمده از «مزِنه» و «مازن» که برابر با مازندران است _ مثل «ورِنه» و «ورِن» که برابر با گیلان است _ دانسته وگفته‌اند مازندران مرکب است از «ماز» (جزئی از کلمه‌ی مازن) + «در» (به معنی دشت یا درگاه) + «ان» (پسوند نسبت مکانی) و درمجموع به معنی ناحیهٔ دشتی دیوان مازن (سورتیجی،۱۳۸۱: ۲۲ / کزازی،۱۳۸۱: ۱۰۵). به نظر می‌رسد نام آن دسته از آبادی‌ها و روستاهایی که مرکب از « مرزن» (تحول یافتهٔ مازن، مزنه و مزن) اند، به دیدگاه مذکور نزدیکترند؛ مانند: مرزن‌کلاته (در گرگان)، مرزن‌گو (در آمل) و مرزن‌آباد (در چالوس)، که بر اسکان و گستردگی این قوم در حاشیهٔ جنوبی دریای مازندران / خزر نیز دلالت می‌نمایند (یزدان‌پناه لموکی، ۱۳۸۵: ۵۲).

د) کیا در این‌باره می‌نویسد: «گمان می‌شود مازندران از سه جزء ساخته شده باشد: نخست «مز»[۱] به معنی بزرگ، دوم «ایندره»[۲] نام یکی از پروردگاران آریاییان که در دین مزدیسنی از دیوها شمرده شده است، و سوم پسوند «ان» که در ساختن نام بسیار به کار رفته است... مازندران در عهد باستان پر از دیو شمرده می‌شد» (کریمان، ۱۳۷۵: ۱٦٦-۱٦۷).

ه) عده‌ای دیگر معتقدند که کلمهٔ «مازی‌نیه» به عنوان صفت برای دیوان ستمگر به کار می‌رفته و معنای قیدی یا نسبت مکانی نداشته است. از این‌رو، اوستاشناسان و مفسران اوستا مازندرانی را صریحاً منسوب به دیوان مازنی گرفته‌اند. پورداود و بارتولومه نظر مذکور را قبول دارند (حجازی، ۱۳۷۲: ۵۹).

دربارهٔ موقعیت جغرافیایی مازندران، نظرها و فرضیه‌های متفاوتی مطرح شده است. عده‌ای معتقدند«مازندران کنونی بخش کوچکی از سرزمین گسترده‌ای است که جغرافیانویسان دوران گذشته از آن با نام «پتیشخوارگر» یا «فدشوارگر» یاد کرده‌اند و آن سرزمین، ناحیه‌ای بوده میان آذربایجان و خراسان. پیشینهٔ کاربرد این ترکیب به دوران هخامنشی بازمی‌گردد. این نام در کتیبهٔ بیستون به صورت «پتشواریش» آمده است» (سورتیجی،۱۳۸۱: ۱۸). مازندران کنونی در جنوب دریای خزر یا در شمال رشته‌کوه‌های البرز قرار دارد. برخی از پژوهشگران بر این عقیده‌اند که مازندرانی که فردوسی در شاهنامه از آن نام می‌برد، همواره سرزمین واحدی نیست بلکه دو یا سه سرزمین بدین نام خوانده می‌شدند:

---

۱. Maz
۲. Indra

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-09-13]

۱) یک مازندران همان است که تبرستان/طبرستان یا تپورستان نامیده می‌شود.

۲) سرزمین خاورانه در مرزهای هند و چین.

۳) سرزمین باخترینه، یعنی هاماوران یا یمن (کزّازی، ۱۳۸۱: ۱۰۵). صاحب مجمل‌التواریخ به مازندران مغرب اشاره می‌کند: «و فریدون قارنِ کاوه به چین فرستاد تا کوشِ پیل‌دندان را بگرفت و بعد از آن به مازندران مغرب رفت»(حجازی، ۱۳۷۲: ۵۵).

در دیباچهٔ کهن شاهنامهٔ ابومنصوری نیز از شام و یمن باعنوان مازندران یاد شده است (همان). این که در شاهنامه هیچ‌گونه اشارتی به تعدد مازندران و نیز روابط این اماکن و مناسبات آن‌ها با هم دیده نمی‌شود ، ظاهراً به سبب آن است که فردوسی داستان‌های این حماسهٔ بزرگ را از روی منابع حماسی گوناگون پیشین در زمان‌های مختلف و هریک را جداگانه سروده ؛ سپس در پایان همه را یک‌جا به صورتی که اکنون ملاحظه می‌شود، به هم پیوند داده است (کریمان، ۱۳۷۵: ۲۳۷).

در شاهنامه از مازندران کنونی هشت‌بار و با عنوان «بیشهٔ نارون»، در داستان‌هایی نظیر پادشاهی فریدون و سیاووش نام برده شده :

منوچهر با قـــارن پیلتن　　بـرون آمـــد از بیشهٔ نـارون

از ایـران و از بیشهٔ نارون　　شدند از یلان صدهزار انجمن

در داستان کیکاووس،رامشگر مازندرانی که به دربارش حضور می‌یابد، مازندران را چنان زیبا توصیف می‌کند که کاووس را به رفتن بدانجا برمی‌انگیزد :

چنین گفت کز شهر مازندران　　بیامـد که خواهد بر شاه بـار

ز مـازندران شـهر ما یـاد بـاد　　همیشه بر و بومش آباد باد...

فردوسی مازندران و بعضی از شهرهای آن مثل آمل، ساری و تمیشه را به دلیل نزدیکی به وطنش به‌خوبی می‌شناخته و آن را پایگاه و پناهگاه پادشاهان و پهلوانانی چون منوچهر، فریدون و کیقباد قرار داده است. با این حال در بعضی از داستان‌ها تحت تأثیر اساطیر و متون دینی زرتشتی که مازندران را سرزمین دیوان می‌پنداشته‌اند، آن را به‌سان سرزمین افسانه‌ای تصویر کرده است (همان: ۳۳، ۱٤۱-۱٤۲، ۱۵۵ و ۱٦۸).

اگرچه از همهٔ توصیف‌های فردوسی در شاهنامه نمی‌توان مازندران واحدی را استنباط کرد و صرف‌نظر از این که عده‌ای دیگر، مازندرانِ مذکور در شاهنامه را تبرستان کنونی می‌دانند (ر.ک: صفا، ۱۳٦۹:٦۰۰ به بعد) ـ چنان که گفته شد ـ بدون هیچ‌گونه تردیدی، یکی از مصادیق برجستهٔ مازندران شاهنامه، تبرستان کنونی است و این که فردوسی بر اساس روایات

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-09-13]

متون کهن، مازندران را به سرزمین دیوان منسوب می‌سازد نیز، مورد قبول همه‌ی پژوهشگران - است؛ اما اینکه دیوان به چه معنی است و سبب نامگذاری این خطهٔ تسخیرناپذیر که قبل از هجوم آریاها بدان نیز، سرزمین یلان و پهلوانان بوده، چیست؟ در پی به تفصیل می‌آید.

سبب اسناد دیوان مازندران

ایزدان در آیین کهن هند و ایرانی دو دسته بودند: الف) اشوره‌ها : ساختار دین زرتشتی اشوره یااهوره‌بنیاد استو بزرگان و برجستگان دینی در جهان‌بینی زرتشتی از اهوره‌ها هستند. ب) دئوه‌ها یا دواها یا دیوان : در دین زرتشتی دیوان به غیرزرتشتیان و به تعبیر دیگر، به بی‌دینان اطلاق می‌گردد؛ به عبارت دیگر زرتشت آیین دوایسنی[۱] یا دیوپرستی را به آیین مزدیسنی[۲] یا مزداپرستی تبدیل کرد و تنها اهورا مزدا را به عنوان خدا پذیرفت و بر سایر ایزدان خط بطلان کشید و پیشینهٔ آنان به عنوان عامیان شکست خورده یا خدایان پیش‌آریایی در فراخنای تاریخ گم شد و ردّ پای آنان را تنها در قصه‌های عامیانه و پریان می‌توان جستجو کرد. درنتیجه، پیروان دین زرتشت همهٔ دیگرکیشان را دیو و بی‌دین خواندند و زمانی که اوستا نوشته می‌شد، مردم مازندران و گیلان را به دلیل نپذیرفتن کیش زرتشتی و پایداری بر آیین خویش، دیو و دروغ پرست و سرزمین شان را سرزمینِ دیوان و دروغ‌پرستان خواندند، وگرنه آدمی بودن دیوان موضوعی است که در فقرهٔ ۱۹ از فصل اوّل دینکرت نیز بدان اشاره شده است. بنابراین، زرتشتیان به دلیل این که مردم شمال را مطرود و منحوس می‌پنداشتند، حتی به هنگام خانه‌سازی، خانه‌های‌شان را رو به شمال بنا نمی‌کردند (کزازی، ۱۳۸۱: ۱۰۷؛ حجازی، ۱۳۷۲: ٦۰؛ هینلز، ۱۳۸۵: ١٦٤-١٦٥؛ صفا، ١٣٦٩: ٦٠٩).

تعصب و سختگیری شدید زرتشتیان در مسائل اعتقادی به صورت بسیار گسترده در متون دینی‌شان راه یافت و زمانی که متون مذکور، منابعِ افسانه‌ها و اسطوره‌ها وشاهنامه‌ها قرار گرفتند، به اشکال مختلف در آن‌ها بازتاب یافتند. پورداوود در این‌باره می‌نویسد: [در هرجای از اوستا که کلمهٔ دیوها آمده، از آن پروردگاران باطل یا گروه شیاطین یا مردمان مشرک و مفسد اراده شده است. غالباً دیوها یا جادوان و پری‌ها یک‌جا ذکر شده‌اند که همه از گمراه-کنندگانند. دیو به معنی‌ای که در داستان ملی ماست و غالباً در شاهنامه به آن‌ها برمی‌خوریم، به مرور ایام آن هئیت عجیب به آن‌ها بسته شده، غول‌های مهیب گردیده‌اند...

۱. Devayasni
۲. Mazdyasni

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-09-13]

... با توجیه و تأویل پاره‌ای از اخبار، ظاهراً می‌توان گفت این‌ها بومیان باستانی این سرزمین بوده‌اند که قبل از آمدن قوم آریا به جلگهٔ ایران در این پهنه اقامت داشته‌اند و با آمدن ایشان در سر تصرف مکان به نزاع برخاستند و در دین و آداب، مخالف قوم آریا بوده‌اند که به هر حال از گوهر انسانند.] (کریمان، ۱۳۷۵: ۱۸۲-۱۸۳).

با توجه به مطالب فوق، این باور که « ایرانیان قدیم مردان دلیر و شجاع و کدخدایان را دیو می‌خواندند و در مقام مدح و ستایش، مازندرانی‌ها را دیو می‌خواندند و اهالی سایر ممالک ایران از این کلمه قصد نکوهش داشتند» (برزگر خالقی، ۱۳۷۹: ۲)، باور درستی است و شاید نام‌خانوادگی‌هایی نظیر «دیوسالار» در مازندران ریشه در چنین نگرشی داشته باشد و این گفتهٔ صاحب انجمن‌آرا که « پارسیان هر سرکش و متمردی را خواه از انس یا جن یا حیوان، دیو می‌نامیدند» (هینلز، ۱۳۸۵: ١٦٤-١٦٥)، به ادوار بعد از بروز اختلافات دینی زرتشتیان با مازندرانی‌ها برمی‌گردد.

اگرچه واژهٔ دیو دارای معانی گسترده‌ای است، ولی به‌طورکلی می‌توان معانی ویژه ـ صفتی زیر را برای آن ذکر کرد :

دلیر و شجاع: چنان‌که در شاهنامه، سام دیوان مازندران را چنین توصیف می‌کند:

که از تازی اسبان تکاورترند ز گردان ایـــران دلاورترند (ج۱/۱٤۰ ؛ ب۹۰۷)

پذیره شدن را سپـاه گـــران دلیران و شیران مازندران...(ج۲/۲٦۱ ب ؛٦٥٧)

تناور و زورمند: رستم در خوان پنجم زمانی که گوش دشتبان مازندرانی را می‌برد، دشتبان نزد اولاد، پهلوان آن مرز می‌رود و رستم را در تناوری و زورمندی، دیو سیاه می‌خواند:

بدو گفت مردی چو دیو سیاه پلنگینه جوشن، از آهن کلاه (همان،۲۵۲؛ب٤٤٧)

بدخوی و بدکیش: از جمله دال‌هایی که بر این مدلول و معنی دلالت می‌کند، اسناد سحر و جادو به این دسته از مردم است؛ زیرا زرتشتیان به سحر و جادو معتقد نبوده، آن‌ها را اعمال اهریمنی می‌دانستند و به غیرایرانیان نسبت می‌دادند؛ چنان که زال در برحذر داشتن کاووس از سفر به مازندران، آنجا را سرزمین جادوان و افسونگران می‌خواند:

که آن خانهٔ دیو افسونگر است طلسم است و از بند جادو در است (همان، ۲۳۹؛ ب۱۱۷)

بدو گفت پنهان از این جادوان همی رخش را کرد باید نهان (همان، ٢٥٦ب٥٤١)

٤) عظیم‌الجثّه و عجیب‌الخلقه: براساس استنباط معنای هئیت عجیب و جثهٔ عظیم است که مازندرانی‌ها حتی به همنوعان عجیب و چاق و فربه‌شان، به شوخی دیو می‌گویند و نیز بنا به چنین دیدگاهی است که قلعهٔ دیوسپید در حوالی خطیرکوه بدین نام، نامگذاری شده است.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-09-13]

۵) در تداول، جنگل‌نشینان با این کلمه به بدی طعم و مزه اشاره می‌کردند؛ مانند دیو زیت(زیتون تلخ).

٦) این کلمه را جنگل‌نشینان گاه در اول نام گونه‌ای از گیاه می‌آوردند و از آن گونهٔ وحشی را اراده می‌کردند. مثل دیوآلبالو، دیوانجیر، دیوانگور و...

۷) نوعی از جامهٔ پشمینه است بسیار درشت که در روزهای جنگ می‌پوشیدند، مانند: دیوجامه» (برزگر خالقی، ۱۳۷۹: ۲).

به هر ترتیب، دیو از واژگانی است که بر دیرینگی سرزمین مازندران دلالت دارد وهنوز هم در نقاط مختلف تبرستان بخصوص در روستاها، اسامی جغرافیایی بازمانده از دوران دور، با نام دیو ساخته شده یا از آن مشتق است، مثل: دیوکتی، دیوکلا، دیودره» (حجازی، ۱۳۷۲: ۷۹) وقلعهٔ دیوچالِ تاکام در جنوب ساری.

موضوع دیگری که بر دیرینگی مازندران دلالت دارد، این است که به استناد گاثاها، زرتشت سرداران و بزرگان دیوها را «کوی و کیا» می‌نامید و در مازندران آبادی‌های زیادی این نام را با خود دارند، مانند: کی‌کوه و کیاکلا(در نوشهر)، کیاسر و کیاکلا (در نور)، کیامحلّه و کیاکلا(در قائم‌شهر)، کیاده وکیاپی و کیاسر وکیاکلا(در ساری) و... (یزدان‌پناه لموکی، ۱۳۸۵: ۵۸).

باری، با توجه به آن‌چه نگاشته شد، می‌توان مهم‌ترین دلایل اسناد دیو به مردم مازندران و سرزمین دیوان به مازندران را به این قرار برشمرد: تعصب نژادی آریاها نسبت به اقوام بومی فلات ایران و ایجاد جنگ‌های خونین برای تسخیر و تصرّف سرزمین آنان و تثبیت حدود جغرافیایی کشور خویش. آریاها به دلیل این‌که قبل از اقوام بومی نجد ایران، اسب را رام کرده بودند و سواره می‌جنگیدند، توانستند آنان را به عقب برانند و سرزمین‌شان را تصاحب کنند.

تعصب دینی زرتشتیان نسبت به غیرزرتشتیان: در این‌باره در مباحث پیشین سخن گفته‌شد و تاحدودی زوایای اساطیری و دینی آن روشن گردید، ولی این نکته گفتنی است که در سفر کاووس به مازندران مردم آن تماماً زشت و دیوصورت توصیف نشده، بلکه مازندران به بهشت برین و مردمان آن به ماه تابان همانند شده‌اند:

یکی چون بهشت برین شهر دید پر از خرّمی بر درش بهر دید
به هر برزنـی بر فـزون از هـزار پرستـار با طـوق و با گوشوار
پرسـتنده زیـن بیـش‌تر بـا کلاه به چهره به کـردار تابنـده ماه

(ج۲، ۲٤۱ب۱۷۸-۱۸۰)

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-09-13]

توصیف‌های مذکور، تردیدی در آدمی بودن دیوان مازندران باقی نمی‌گذارد، چنان که کاووس در مقابل آن همه زیبایی شگفت‌زده می‌ماند و می گوید:

همی گفت خرّم زیاد آن که گفت — که مازنـدران را بهشتـی است جفت
همه شهر گویی مگر بتـکده است — ز دیبای چین بر گل آذین زده است
بتـان بـهشتـنـد گـــویـی درسـت — به گلـنارشان روی رضـوان بشست

(همان:۱۸٤-۱۸٦)

ولی آن‌چه موجب می‌شود تا کاووس و درباریانش مردم مازندران را دیو بخوانند، اختلافات دینی و نافرمانی از خواسته‌های آنان است؛ چه آن که مردم مازندران خود دارای سرزمین و دین و حکومتی مستقل بوده‌اند. «از نظر دینی نوعی پرستش قوای طبیعی داشتند»(حجازی،۱۳۷۲: ۷٤)که با آیین زرتشتی متفاوت بوده است. از این‌رو، کاووس انگیزهٔ خود از سفر به مازندران را دو چیز می‌داند:

۱) هدایت و به راه آوردن مردم مازندران؛ ۲)در صورت عدم هدایت، قتل و غارت :

شوم‌شان یـکایک به راه آورم — گر آیین شمشـیر و گاه آورم
اگر کس نمانـم به مـازنـدران — و گر بر نهم باژ و ساوگـــران

(همان، ۲۳۹ب۱۳۰-۱۳۱)

کاووس با ورود به مازندران به گیو دستور می‌دهد:

هر آن کس که بینی ز پیـر و جوان — تـنـی کـن که بـا او نبـاشـد روان
وز او هـر چـه آبـاد بیـنی، بسـوز — شب آور به جایی که باشی به روز

(همان، ۲٤۱ب۱۷۱-۱۷۲)

بنابراین فرمان، گیو به قتل و غارت می‌پردازد:

بشـد تـا در شـــهر مـــازنـدران — ببارید شمشیر وگرز گران
زن و کـودک و مـتـرد با دستـــوار — نیافت از سر تیغ او زینهار
همی کرد غارت، همی سوخت شهر — بپالود بر جای تریاک، زهر

(همان: ب۱۷۵-۱۷۷)

بعد از آن‌که رستم هفت‌خوان را طی می‌کند و کاووس را از اسارت دیوان مازندران رهایی می‌بخشد، کاووس به هنگام بازگشت، به شاه مازندران نامه‌ای می‌نویسد و ضمن تهدید و مرعوب نمودن او، از وی می‌خواهد تا به عنوان شاه مازندران باقی بماند ولی همچون کهتران باژ و ساو بفرستد. سراسر محتوای این نامه حکایت از آدمی بودن دیوان مازندران دارد:

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-09-13]

کنون گر شوی آگه از روزگار روان و خـرد بادت آمـوزگار
همان‌جا بمان تاج مـازندران بدین بارگاه آی چون کهتران
که با جنگ رستم نـدارید تاو بده زود بر کام ما بـاژ و ساو

(ج۲، ۲٦٠ب ۲٤٤-۲٤٦)

با همهٔ تهدیدهایی که کاووس می‌کند و پیام‌هایی که می‌فرستد، شاه مازندران کهتری و باج‌دهی به کاووس را نمی‌پذیرد ودر برابر او سرسختی می‌کند، تا این‌که بین دو سپاه جنگ درمی‌گیرد(ر.ک: ص۲٦٦ به بعد).

نه‌تنها کاووس بلکه غالب پادشاهان پیش از او نیز یکی از وظایفِ ـ نه فقط ملّی، بلکه مهم‌تر از آن وظیفه ی دینی ـ خود را پیکار با دیوان و بیرون راندن‌شان از ایران ویچ می‌دانستند .«در تاریخ بلعمی در احوال گیومرث پس از استقرار در کوه دماوند ذکر شده است: و بدان حدّ دیوان مأوا داشتند و همه را از آنجا بیرون کرد به فرّ ایزدی که او را داده بود. سلاح او یکی چوب بزرگ بود و فلاخنی. نام خدای بزرگ بر آنجا نبشته» (کریمان،۱۳۷۵: ۱۷٦).« هَئوشیَنگهَه (هوشنگ) چنین آرزو داشت که بر دو بهره از دیوان مازندران فایق آید... و از اردویسور اناهیت چنین درخواست کرد که: مرا یاوری کن که بر همهٔ کشورها و بر دیوان و مردمان و جادوان و پریان و کویان و کرپانان چیره شوم و دو بهره از دیوان مازندران و دروغ‌پرستان و بدکارانِ ورِن را نابود کنم» (صفا،۱۳٦۹: ٦۰۷-٦۰۸) و فریدون نیز در خواستش این بود که دیوانِ مازندران را از خنیره بیرون راند (حجازی،۱۳۷۲: ۵۹).

جنگاوری و پهلوانی: سومین سبب انتساب دیوان به مازندرانی‌ها، جنگاوری و پهلوانی آنان است. به روایت غالب متون اساطیری، حماسی و دینی، مازندرانی‌ها مردمانی سلحشور و جنگجو بوده‌اند، به گونه‌ای که به استناد شاهنامه، پادشاهان و پهلوانان ایرانی تا قبل از کاووس هیچ‌یک آهنگ جنگ با مازندران نکردند:

منوچهر شد زین جهان فراخ ازو ماند ایدر بسی گنج و کاخ
همـان زوّ و با نوذر و کیقباد چه مایه بـزرگان که داریم یـاد
ابا لشکر گشن و گرز گـران نکـردند آهـنـگ مـازنـــدران

(همان،۲۳۸ب ۱۱٤-۱۱٦)

مشهورترین و جنگاورترین دیوان مازندران به روایت شاهنامه عبارتند از : دیو سپید، ارژنگ، سنجه، اولاد، بید و پولاد غندی. در جنگ کاووس و رستم با دیوان مازندران از میان این دیوان تنها «دیوسپید با مشخصاتی در صحنه ظاهر می‌گردد که نام دیو، یعنی موجودی

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-09-13]

غول‌آسا و افسانه‌ای برای او مناسب است. فردوسی با آن‌که به رعایت امانت در منظوم ساختن روایات مکتوبی که در اختیار داشته، سخت پایبند بوده است، دربارهٔ دیوان مازندران که به نظر او صرفاً جنبهٔ افسانه‌ای دارند، نظر خود را دخالت داده و آنان را تا آنجا که میسر بوده به صورت موجودات عادی در شاهنامه معرفی کرده است؛ مثلاً با آن که اکوان دیو با کارهای دیوان در افسانه‌ها از هر جهت سازگار است، باز فردوسی وجود دیوی را به نام اکوان نمی-پذیرد وبه تأویل می‌پردازد و می‌گوید:

تو مر دیـو را مردم بـد شنـاس کسی کو ندارد ز یزدان سپاس
هر آن کو گذشت از ره مردمی ز دیـوان شمر، مشمرش آدمی

(متینی،۱۳٦۳: ۱۲۵)

صفا نیز تلاش آگاهانهٔ فردوسی در معقول‌نمایی داستان دیوان به‌ویژه اکوان دیو را می-ستاید و می‌گوید: « در داستان رزم رستم با اکوان دیو، مجاهدتی که فردوسی برای معقول نمایاندن داستان به کار برده، نمایندهٔ عدم اعتقاد فردوسی به داستانی است که از قول دهقانِ پیر نقل شده و متن مکتوب آن در برابر فردوسی بوده؛ سخن‌سرای تیزهوش بر نادرستی وجود اکوان معترف بوده، اما از سرودن داستان و بیان نام اکوان گزیری نداشت»(صفا،۱۳٦۹: ۱۹۳-۱۹٤).

فردوسی پهلوانان مازندرانی ـ به ویژه دیو سپیدـ را با نام های استعاری نرّه‌دیوان مازندران (ج۱، ۱٤۰؛ب۹۰۳/ج۲، ۲۵٦؛ب۵٤۳)، نرّه‌دیوان خنجرگذار (ج۲، ۲٤۲؛ب ۲۱۳)، شیران مازندران (همان،۲٦۱؛ب٦۵۷)، شیران جنگی (ج۱، ۱٤۰؛ب۹۰٦) و پیل جنگی (ج۲، ۲۵۷؛ب۵۵۸) یاد می‌کند که همگی بر سلحشوری و جنگجویی شان دلالت دارند :

برفتـم بر آن شهـر دیـوان نر نه دیوان که شیران جنگی به بر
که از تازی اسبان تکاورترند ز گـردان ایـران دلـاورتـرنـد

(ج۱، ۱٤۰؛ب۹۰٦-۹۰۷)

نکتهٔ قابل تأمل دیگر دربارهٔ جنگاوری پهلوانان(دیوان) مازندرانی،این است که آنان در روایات ملی غالباً موجوداتی با شاخ و دم تصویر شده‌اند. صفا دربارهٔ علّت این امر می‌نویسد: «بنا بر آن‌چه به‌صراحت از شاهنامه برمی‌آید، (دیوان) پوست حیوانات به تن می‌کردند؛ مثلاً اکوان دیو پوست گور بر تن داشت و در سایر موارد هم از چرم دیوان، یعنی لباس چرمین که از پوست دد و دام تهیه می‌شد سخن رفته است و چنین می‌نماید که بومیان ایران در تمدن از قوم آریا فروتر بودند و هنوز از بافتن و دوختن آگهی نداشتند» (صفا، ۱۳٦۹: ٦۰۵).

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-09-13]

این‌که بومیان را به دلیلِ پوشیدن پوست و چرم حیوانات از لحاظ تمدن از آریاها فروتر بدانیم، نمی‌تواند احتمال درستی باشد، زیرا اولاً با توجه به توصیف فردوسی از مردم مازندران در سفر کاووس به آن سرزمین، آنان از طوق و گوشواره و کلاه استفاده می‌کرده و« به چهره به کردار تابنده ماه» (ج۲، ۱٤۱؛ب ۱۸۰ و ابیات قبل از آن) بودند که خود حکایت از مردمانی متشخص و با فرهنگ دارد؛ ثانیاً صرف استفاده از پوست و چرم، دلیل بر نبود آگاهی از بافتن و دوختن نیست، زیرا از لباس‌های پوستین و چرمین به دلیل سختی و خشکی و مقاومت بیشتر در برابر ضربات شمشیر و نیزه و... و در جنگ‌ها به عنوان زره استفاده می‌کردند، چنان‌که در میان پهلوانان ایرانی مثلاً ببر بیان رستم از چرم بود.

فرهنگ

فرهنگ در لغت به معنی « علم و دانش و عقل و ادب و بزرگی و سنجیدگی است» (روح-الامینی،۱۳۷۷: ۱٤٥) و در « معنای کلاسیک آن، کلاً به مفهوم مجموعهٔ آداب‌و رسوم و مقررات و ضوابط رفتار و سلوک است» (ستاری،۱۳۷۰: ۳) و در اصطلاح آن را به صورت‌های مختلف تعریف کرده‌اند. از دیدگاه تایلر «فرهنگ مجموعهٔ پیچیده‌ای است که شامل معارف، معتقدات، هنرها، صنایع، تکنیک‌ها، اخلاق، قوانین ، سنن و بالاخره تمام عادات و رفتار و ضوابطی است که انسان به عنوان عضو یک جامعه آن را از جامعهٔ خود فرامی‌گیرد و در قبال آن جامعه تعهداتی به عهده دارد. گی‌روشه، فرهنگ را عبارت می داند از:« مجموعهٔ به هم پیوسته ای از انحای اندیشه، احساس و اعمال بیش و کم صریح که به وسیله‌ی اکثریت افراد گرفته و منتشر شده است و برای این که این افراد، یک گروه معین و مشخص را تشکیل دهند، این مجموعه‌ی به هم پیوسته، به نحوی که در عین حال عینی و نمادی است، به کار برده می-شود» (روح‌الامینی،۱۳۷۷، ۱٤۷). عده‌ای دیگر گفته‌اند: «فرهنگ هر قوم، مجموعه‌ی عوامل مرتبطی است که نحوهٔ زندگی آن قوم را تعیین می‌نماید. این عوامل عبارتند از: زبان، رسوم، عادات، دانسته‌ها، عقاید، مذهب، پذیرفته‌های اخلاقی، محرّمات، قوانین، روش‌های مواظبت از بچه و تربیت آن، اصول مالکیت، هنر، صنایع، و خلاصه، مجموعهٔ اعمال و افکار مردم یک قوم یا یک ملت که در اثر زندگی افراد، آن هم در طول سال‌ها به وجود آمده» (قرائی مقدم،۱۳۷٤: ۱٤٥). «هنگامی که واژهٔ فرهنگ را در گفتگوهای معمولی هر روزه به کار می بریم، اغلب فرآورده‌های متعالی ذهن، هنر، ادبیات، موسیقی ونقاشی را در نظر داریم» (ستاری،۱۳۷۰: ۳٦). بنابراین، می‌توان گفت فرهنگ دارای دو بخش یا دو جنبه است:

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-09-13]

۱) جنبهٔ مادی، مثل تکنولوژی، وسایل، ابزار تولیدی و کاربردی مورد نیاز جامعه؛

۲) جنبهٔ غیرمادی، مثل نظام خویشاوندی، آداب‌ورسوم، ارزش‌های اخلاقی و دینی، زبان، هنر و ادبیات. بخش معنوی یا غیر مادی فرهنگ،از اهمیت خاصی برخوردار بوده و قابل به عاریه و وام گرفتن از دیگر اقوام وملل نیست؛ چه آن که بخش غیرمادی فرهنگ درواقع هویت فرهنگی یک جامعه را تشکیل می‌دهد، و از آن جدایی پذیر نیست (روح‌الامینی، ۱۳۷۷: ۱۵۳-۱۵٤ / قرائی مقدم، ۱۳۷٤: ۱٤۸-۱٤۹).

دیرینگی فرهنگ مردم (دیوان) مازندران

چنان‌که اشاره شد، فرهنگ به‌ویژه بخش معنوی یا غیرمادی آن، سازندهٔ هویت هریک از اقوام و ملل بوده و هویت فرهنگی، از اصلی‌ترین عناصر هویت ملی به شمار می آید تا جایی که «هویت ملی را گاه با استناد و رجوع بدان تعریف می‌کنند، واقعیتی است که در ژرفای روح و جان ملت و قوم ریشه دوانده و از چنان ثباتی برخوردار است که گویی خلق‌وخوی مردم یا طبیعت ثانوی‌شان شده است» (ستاری،۱۳۸۳: ۱۰۸-۱۰۹).

ازاین‌رو، در طول تاریخ و حتی چنان‌که خواهیم دید در پیشاتاریخ، یعنی اسطوره و حماسه نیز اقوام مهاجم و متجاوز غالباً دلیل تهاجم و تجاوز خود را برتری نژادی خود یا عقب‌افتادگی فرهنگی اقوام دیگر می‌دانسته‌اند، چنان که آریاها دلیل جنگ‌های خونین خود با اقوام بومی فلات ایران برای مثال مردم مازندران را این‌گونه توجیه می‌کردند و زمانی که کشمکش‌های ملّیِ بین آنان به اختلافات دینی تبدیل شد، کوشیدند تا با انتساب مردم مازندران به دیوپرستی و ساحری و جادوگری، هویّت فرهنگی‌شان را از بین ببرند و نابود کردن یا بنده نمودنشان را پسندیده و پذیرفته جلوه دهند. از این‌رو، قبل از پرداختن به چند و چون فرهنگ مردم مازندران، تبیین دو نکته لازم به نظر می‌رسد :

الف) ارزیابی دربارهٔ اسناد دیوان به مردم مازندران از طرف زرتشتیان بخصوص از آنجا که از روی تعصب دینی انجام گرفته، و هویت فرهنگی‌شان را هدف قرار داده، بسیار دشوار است؛ زیرا شخص معتقد غالباً از روی خلوص نیّت دین خود را برحق و سایر ادیان را ـ اگر نه بر باطل ـ حداقل در صراط مستقیم نمی‌داند؛ چنان که بسیاری از مورخان هر جامعه، پیروان ادیان دیگرجوامع را در کفر و گمراهی می‌انگارند (روح‌الامینی، ۱۳۷۷: ۱۹۳-۱۹٤).

به‌علاوه این‌که در پژوهش‌های مردم‌شناسی دینی، موضوع اصلی، اثبات ادیانِ حق و باطل نیست، بلکه شناساندن اصولی ادیان و آیین‌های مختلف براساس ضرورت موقعیت‌های

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-09-13]

جغرافیایی، فرهنگی و تاریخی است. بنابراین، گرایش مردم مازندران به پرستش قوای طبیعی، همچون مردمان بسیاری از جوامع ابتدایی، ریشه در وحشت از حوادث طبیعی، مقابله با سرما و گرما، سیل و توفان، مبارزه با قحطی و خشک‌سالی و بیماری و نظایر این‌ها داشته که مثلاً گونه‌های مختلف توتم‌پرستی را پدیدار ساخته و هدفشان نیز جلوگیری از قهر طبیعت و برقراری امنیت بوده است (همان: ۱۹۵-۲۰۰). بنابراین، از دیدگاه مردم‌شناسی، پیروی مردم مازندران از دین یا آیین ابتدایی، خود حکایت از نوعی بلوغ فرهنگی دارد.

ب) موضوع دیگری که برای تخریب فرهنگی مردم مازندران و بی‌هویت جلوه دادن آنان، تحت‌تأثیر متون زرتشتی به‌شدت در روایات اساطیری و حماسی راه یافته، نسبت دادن ساحری و جادوگری به آنان است؛ این در حالی است که واقعاً «مشخص کردن مرز دین و جادو از نظر تاریخی و تحقیقاتی کاری دشوار است؛ زیرا معمولاً مورخان کشور فاتح، دین کشور مغلوب را جادوگری می‌خوانده‌اند... کتب تاریخی از زمان هرودوت تا به امروز گواه این مطلب است... بنا بر منابع تاریخی، جادو در بین اقوام مختلف انتظارات متفاوتی را برآورده می‌ساخته... و معمولاً برای محفوظ ماندن از ارواح خبیثه و دور کردن اجنهٔ موذی بوده است» (همان: ۲۰۱-۲۰۲). اگرچه دربارهٔ ارتباط دین و جادو نظرهای ضدونقیضی مطرح شده و دین اساساً مبانی الهی و ماورایی دارد و اهدافی بس والاتر از جادو را جستجو می‌کند، ولی از روزگاران دیرین و حتی شاید قبل از رواج ادیان، جادو در میان جوامع ابتدایی شیوع داشته و هرجا و هرگاه سخن از دین به میان آمده، پای سحروجادو نیز به میان کشیده شده، و به نظر می‌رسد این موضوع در آن زمان نه‌تنها نشانهٔ بی‌هویتی نبوده، بلکه از سنن مقبول جوامع ابتدایی به شمار می‌رفته است.

واقعیت این است که امروزه غالب پژوهشگران منصف نه‌تنها پرده از اغراض دشمنی آریاها با اقوام بومی فلات ایران برداشته‌اند، بلکه با استناد به همان متون اساطیری و حماسی در جهت تشریح و تبیین برتری فرهنگی اقوام بومی، نظیر دیوان مازندران کوشیده و روشن نموده‌اند که آریاها بسیاری از مظاهر فرهنگی را از آنان أخذ نموده‌اند.

عناصر فرهنگی اقوام بومی فلات ایران از جمله مردم مازندران را می‌توان به قرار زیر ذکر کرد : ۱ . زبان، ۲. خط، ۳. خواندن و نوشتن (سواد)، ٤. جنگاوری، ٥. معماری، ٦. موسیقی، ۷. شهرنشینی. این سه عنصر فرهنگی [زبان ، خط و خواندن، نوشتن و سواد] عناصری هستند که از انتساب یکی از مهمترین ویژگی‌ها، یعنی خط به مطلق دیوان ـ بدون توجه به دیوان مازندران یا هر سرزمین دیگرـ به دست می‌آیند . به روایت فردوسی در شاهنامه، تهمورث

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-09-13]

معروف به دیوبند، در جنگی با دیوان بر آنان غلبه کرده و اسیرشان می‌نماید ـ به اعتقاد عده‌ای جنگ مذکور، جنگ تهمورث با دیوان مازنی بود (حجازی،۱۳۷۲: ۷٦) ـ این اسرا برای رهایی از مرگ می‌پذیرند تا نه فقط خطِ یک زبان، بلکه خط نزدیک به سی زبان را به ایرانیان آریایی بیاموزند:

یکـایک بیاراسـت با دیو جنـگ نبُد جنگشـان را فـراوان درنگ
از یشان دو بهره به افسون ببست دگرشان به گرز گران کرد پست
کشیدندشـان خسته و بسته خوار به جان خواستند آن زمان زینهار
که مـا را مکـش تا یـکی نوهنـر بیاموزی از که کت آید به بـر...
نبشتـن بـه خسرو بیـامـوخـتنـد دلـش را به دانـش برافروختنـد
نبشتن یکی نـه کـه نزدیـک سـی چه رومی چه تازی و چه پارسی
چه سغدی چه چینی و چه پهلوی ز هرگـونه‌ای کـآن همی‌بشنوی

(ج۱،۳۵: ۳٦-۳۹ و ٤۲-٤٤)

آگاهی و اشراف بر خط‌های متعدد، نظیر فارسی، تازی، رومی، چینی و ... دلالت بر زبان-دانی و زبان‌شناسی دبیران مازندران داشته و این امر خود حکایت از خواندن و نوشتن وعلم و دانش آنان دارد که به گواهی شاهنامه، آریاها عاری از این مواهب فرهنگی بوده‌اند. به استناد این سطح فرهنگی والاست که دکتر صفا می‌نویسد: «در بعضی مواقع بدین نتیجه می‌رسیم که تمدن و هنر و دانش ایشان از آدمیان بیشتر است» (صفا،۱۳٦۹: ٦۰۱) و دکتر کزازی می آورد که: « بخش‌های آغازین شاهنامه را اگر شما بنگرید، خواهید دید که دیوان از شهرت آیینی و فرهنگی بسیار پیشرفته‌تر از ایرانیان برخوردار بوده‌اند... شاید بتوان گفت که دبیری، بزرگترین رخداد فرهنگی پس از پیدایی زبان است» (کزازی،۱۳۸۱: ۱۰۹). بنابراین، می‌توان گفت که مازندرانی‌ها در روزگاران دیرین به دلیل تسلط بر زبان و خطِ اقوام و ملل مختلف، با بسیاری از مردم دنیا در ارتباط بوده و با آنان تعاملات هنری، تجاری و فرهنگی و... داشته‌اند. از این‌رو، برای دستیابی به پیشینه و هویت فرهنگی مردم مازندران باید به دوران باستان و پیش از تاریخ و به متون اساطیری و حماسی مراجعه کرد.

جنگاوری: جنگاوری و پهلوانی، مشهورترین عنصر فرهنگی و بزرگترین مانع و رادع دشمنان از تعرض به مازندران بوده و به روایت فردوسی تا قبل از کاووس، هیچ‌یک از پادشاهان و پهلوانان ایران، سودای حمله به این سرزمین را در سر نپروراندند:

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-09-13]

منوچهر شد زین جهان فراخ ازو ماند ایدر بسی گنج و کاخ
همـان زوّ و با نوذر و کیقباد چه مایه بزرگـان که داریم یـاد
ابا لشکر گشن و گـرز گران نکردند آهنـــگ مازنـــدران

(ج٤،٢،٢٣٨١١٤-١١٦)

مهارت و شجاعت مازندرانی، چنان شگفت و وحشت‌انگیز بوده که کیکاووس و همهٔ لشکریانش نه‌تنها نتوانستند در برابر آنان ایستادگی کنند، بلکه کاووس اسیر آنان و سبب رسوایی و شرمساری ایرانیان شد:

چنین پاسخش داد دیو سپید که از روزگاران مشو نا امید
بیایم کنون با سپاهـی گران ببـرم پـی او ز مـازندران....
به هشتم بغرّیـد دیـو سپید که ای شاه بی‌بر به کردار بید
همی برتـری را بیـاراسـتی چراگاه مازنـدران خـواستی

(ج۲، ۲٤۲؛ ب۱۹۵-۱۹٦ و ۲۰۸-۲۰۹)

زال پس از با خبر شدن از اسارت کاووس و لشکریان ایران، چاره‌ای نمی‌بیند جز اینکه رستم را به مازندران بفرستد و رستم با گذر از هفت‌خوان و پیروزی بر دیو سپید، کاووس را آزاد می‌کند. از این‌رو، مازندرانی‌ها در تاریخ حماسی ایران هماوردی جز رستم، یعنی جهان-پهلوان ایران نمی‌یابند و این موضوع خود دلالت بر آن دارد که مردم مازندران به طور خارق-العاده‌ای بر فنون رزمی و تاکتیک‌های جنگی وقوف داشتند و غالباً فاتح جنگ‌ها بودند. در مباحث پیشین نیز دربارهٔ جنگاوری مردم مازندران سخن گفته شد و شواهدی از شاهنامه ذکر گردید و در اینجا از توضیحات بیشتر پرهیز می شود.

معماری: براساس شاهنامه، دیوان در طراحی و معماری و ساختن خانه‌ها و کاخ‌ها و سایر بناها صاحب هنر بوده‌اند و در دورهٔ جمشید و به فرمان او شروع به ساختن کاخ‌ها و خانه‌ها نموده و این هنر را به ایرانیان آموختند :

بفرمـــود پـس دیـو نـاپـاک را به آب اندر آمیخـتن خـــاک را
هرآنچ از گل آمد چو بشناختند سبک خشت را کـالبد ســاختند
به سنگ و به گچ دیو دیوار کرد نخست از برش هندسی کار کرد
چو گرمـابه و کاخ های بلنـد چو ایوان که باشد پناه از گـــزند

(ج۱،۳۷ب۳٤-۳۷)

موسیقی: آنکه کیکاووس را به رفتن به مازندران برمی‌انگیزد، رامشگرِ چیره‌دست

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-09-13]

مازندرانی است :

چنین گفت کـــز شهر مـازنـدران یکی خوشنوازم ز رامشـگران...
به بربط چو بایست بر ساخت رود بر آورد مازنـــدرانی ســـــرود
که مازنـدران شهـر ما یـــاد بـــاد همیشه بـــر و بومـش آبـاد بـاد
که در بوستـــانش همیشه گل است به کوه اندرون لاله و سنبل است...

(ج۲، ۲۳۵ب۱۹ و ۲٤-۲٦)

او با هنرمندی‌ها و توصیف‌های شورانگیزش چنان سودای سفر و سلطه بر مازندران را در کام کیکاووس شیرین می‌گرداند که حتی بزرگان دربار جلودارش نیستند:

چو کاووس بشنید از او این سخن یکی تازه اندیـشه افگنـد بـــن
دل رزمـجـویش ببسـت انـدر آن که لشکر کشد سوی مازنـــدران..
سخن چون به گوش بزرگان رسید از ایشان کس این رای، فرخ ندید
همه زرد گشتند و پرچین به روی کسی جنگ دیـــوان نکرد آرزوی

(همان، ب۳۵-۳٦ و ٤۱-٤۲)

سازی که خنیاگر مازندرانی می‌نوازد، بربط است. از داستان مذکور می‌توان نتیجه گرفت که «دامنهٔ دیرینگیِ موسیقیِ مازندران به پیش از هزارهٔ اول پیش از میلاد برمی‌گردد. به ویژه انتساب ساز تنبور به کاسی‌ها این نظر را بیشتر قوّت می‌بخشد که مردم مازندران در پیش از تاریخ نیز با موسیقی آشنا بوده‌اند» (یزدان‌پناه لموکی،۱۳۸۵: ۷۱-۷۲). انس و آشنایی با موسیقی یکی از نشانه‌های برجستهٔ غنای فرهنگی و ادبی، و رقّت و لطافت روحانی است. از این‌رو، می‌توان گفت مازندرانی نه‌تنها در هنر موسیقی مهارت داشته‌اند، بلکه به پیروی از موسیقی باید از ادبیات غنی و روح لطیف نیز برخوردار بوده اند ، چنانکه فردوسی در همین داستان مورد بحث از« مازندرانی سرود = سرود مازندرانی» یاد می‌کند:

به بربط چو بایست بر ساخت رود بر آورد مازندرانی سرود (ج۲، ۲۳۵ب۲٤)

این ویژگی‌ها اوصاف «دیوی» را از آنان دور و به انسان‌هایی والا، خردمند و بافرهنگ نزدیکشان می کند.

۷) شهرنشینی: الف. فردوسی در شاهنامه از مازندران با عنوان «شهر» یاد می‌کند، یعنی آنان مردمانی شهرنشین بوده‌اند: « چنین گفت کز شهر مازندران....» یا «که مازندران شهر ما یاد باد...»، ب. عناصر فرهنگی‌ای نظیر: علم و دانش، معماری و طراحی، هنرِ موسیقی و نوازندگی و...دلالت بر مدنیّت و شهرنشینی دارند و به همین دلایل آریاها که اقوامی بیابانگرد و دامپرور

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-09-13]

بودند، آداب و فنون مدنیّت را از آنان آموختند، ج. غالب پژوهشگران، مازندرانی‌های باستان را مردمانی بافرهنگ، فرهیخته ، متمدن و پیشرفته تر از سایر اقوام بخصوص آریاها ذکر کرده‌اند، مثلاً صفا می‌نویسد: «بسیاری از خصایص زندگی شهرنشینی و مدنی بدانان نسبت داده شده است» (صفا،۱۳٦۹: ٦۰۱). «دیوان مازندران آدمیانی بوده‌اند شهرنشین، ولی زورمند و برومند و دلیر و جنگجو»(همان: ٦۰۲). کزازی معتقد است: «مردمی که در گذار فرهنگی خویش به چنان پیشرفت و پرمایگی می‌رسند که دبیره را پدید می‌آورند باید مردمانی باشند بسیار فرهمند وفرهیخته. دیوان در این معنی که گفتم بدین پایهٔ بلند در فرهنگ رسیده بودند، اما آن تازندگانِ آریایی نه»(کزازی،۱۳۸۱: ۱۰۹). «مازندران، سرزمین کهن ایران یکی از خاستگاه‌های فرهنگ و اندیشه و شهرآیینی ایران‌زمین بوده است... و آریاییانِ تازنده در پیِ پیوند و آشنایی با این دیوان به شهرآیینی و فرهنگ و تمدن دست یافتند» (همان: ۱۰٦ و ۱۱۱).

٤. جمع‌بندی

۱) دیوان مازندران، مردمانی جنگجو، بلندقامت، قوی و نیرومند بودند که قبل از ورود آریاها به فلات ایران در حاشیهٔ جنوبی دریای مازندران/خزر زندگی می‌کردند و آریاهای مهاجم، برای تصرف سرزمینشان وارد جنگ‌های سخت و خونین با آنان شدند.

۲) اختلافات نژادی و ارضی آریاها با مازندرانی‌ها به مرور زمان، صبغهٔ دینی به خود گرفت و زرتشتیان آنان را به دلیل نپذیرفتن دین زرتشتی، دیو نامیدند و در جهت نابودی‌شان کوشیدند؛ چنانکه به روایت متون دینی، آرزوی بزرگ پادشاهان اساطیری ایران در از بین بردن دیوان مازندران و گیلان،ریشه در دیو و بی‌دین دانستن این دیگرکیشان دارد.

۳) با اینکه فردوسی مازندران و بعضی از شهرهای آن، نظیر آمل، ساری و تمیشه را به خوبی می‌شناخته و آن را پایگاه و پناهگاه پادشاهان و پهلوانانی چون منوچهر و فریدون و کیقباد قرار داده، اما در پاره‌ای از موارد تحت‌تأثیر اساطیر و متون دینی زرتشتی که مازندران را سرزمین دیوان می‌پنداشته‌اند، آن را به‌سان سرزمین افسانه‌ای تصویر کرده است.

٤) با توجه به پیشینهٔ دیو، این واژه در کنار واژگانی مثل کوی و کیا بر دیرینگی مازندران دلالت می‌کند.

۵) مهم‌ترین دلایل اسناد دیو به مردم مازندران عبارتند از : الف. تعصبات نژادی آریاها، ب. تعصبات دینی زرتشتیان، ج. جنگاوری و پهلوانی مازندرانی‌ها.

٦) یکی از انگیزه‌های اساسی زرتشتیان از نسبت دادن ساحری و جادوگری به دیوان

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-09-13]

مازندران این بوده که هویّت فرهنگی‌شان را از بین ببرند و درنتیجه ، نابود کردن یا بنده نمودن‌شان را پسندیده و پذیرفته جلوه دهند.

۷) دیوان مازندران، آدمیانی بافرهنگ و متمدن بودند و زبان ، خط و خواندن و نوشتن، مهم‌ترین عناصر فرهنگی‌شان به شمار می‌آید و زمانی که تهمورثِ دیوبند آنان را اسیر کرد، برای رهایی از مرگ، این هنر را خونبهای خویش قرار داده و آن را به آریاها آموختند. علاوه بر این‌ها تبحر مازندرانی‌ها در معماری و موسیقی، آنان را به مردمان شهرنشینی تبدیل کرده بود که آریاها مجبور شدند تا عناصر فرهنگ و تمدن و آدابِ شهر آیینی را از مازندرانی‌ها بیاموزند.

منابع

اسماعیل‌پور، ابوالقاسم (۱۳۸۲) **تیرماه سیزّه‌شو(جشن تیرگان) و اسطورهٔ تیشتر، زیر آسمانه‌های نور**، چاپ اوّل، تهران: پژوهشکدهٔ مردم‌شناسی و افکار، صص ۱۴۹–۱۷۸.

برزگر خالقی، محمدرضا (۱۳۷۹) «دیو در شاهنامه» ، **مجلهٔ زبان و ادب** ، شمارهٔ ۱۳، صص ۷۶–۱۰۰.

حجازی کناری، سیدحسن (۱۳۷۲) **نام‌های باستانی مازندران**، چاپ نخست ، تهران : روشنگران.

روح‌الامینی، محمود (۱۳۷۷) **مبانی انسان شناسی**، چاپ هشتم، تهران: عطار.

ستاری، جلال (۱۳۷۰) **زمینهٔ فرهنگ مردم**، چاپ اول، تهران: ویراستار.

--------- (۱۳۸۳) **هویت ملی و هویت فرهنگی**، چاپ دوم، تهران: مرکز.

سورتیجی، سامان (۱۳۸۱) **قلاع باستانی مازندران**، تهران: ادارهٔ کل آموزشی، انتشارات و تولیدات فرهنگی.

صفا، ذبیح الله (۱۳۶۹) **حماسه سرایی در ایران**، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۱) **شاهنامه** ، براساس نسخهٔ نه‌جلدی چاپ مسکو، نه‌جلد در دو جلد،تهران: ققنوس.

قرائی مقدم، امان‌اله (۱۳۷٤) **مبانی جامعه‌شناسی**،چاپ اول، تهران: ابجد.

کریمان، حسین (۱۳۷۵) **پژوهشی در شاهنامه**، به کوشش علی میر انصاری، چاپ اول، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.

کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۱) **فرهنگ،فرهنگ عامه (دیوان مازندران)، در گسترهٔ مازندران**، به کوشش قوام‌الدّین بینایی و زین‌العابدین درگاهی، دفتر دوم، چاپ اول، تهران: رسانش، صص ۱۰٤–۱۱۱.

متینی، جلال (۱۳٦۳) « روایتی دیگر از دیوان مازندران »،**ایران‌نامه**، شمارهٔ ۹، صص ۱۱۸–۱۳٤.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-09-13]

هینلز، جان‌راسل (۱۳۸۵) **شناخت اساطیر ایران**، ترجمهٔ محمدحسین باجلان فرخی، چاپ دوم، تهران: اساطیر.

یزدان پناه لموکی، طیّار (۱۳۸۵) **تاریخ مازندران باستان**، چاپ دوم، تهران : چشمه.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-09-13]

This document was created with Win2PDF available at http://www.win2pdf.com.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.
This page will not be added after purchasing Win2PDF.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-09-13]